



● نوع سنتی خانواده در

اروپا - که متشکل از

کانون گرم والدین و

فرزندان و مکانی جهت

تعلیم و تربیت مهر و

محبت، ایثار و

از خودگذشتگی است -

از مدت‌ها پیش از هم

پاشیده است.

آنان را تک می‌زند.

- والدینی که محکوم به تربیت ناصح جوانان هستند و به همین خاطر نازیست‌ها پرورش یافتند.

و خلاصه هم‌زمان با تمامی این مشکلات و اخبار،

شاهد انتقار بازاری از کتاب‌های تربیتی و پرورشی

فرزند هستیم. بیش از هزاران کتاب در زمینه رفتارهای در

مقابل کودکان وجود دارد و ... آنگذر کتاب در این مقوله

فراوان است که با یک نگاه می‌توان همه را مورد بررسی

قرار داد. از طرفی شاهد کتاب‌ها و مقالاتی هستیم که در

جهت مقابل و ضد این کتاب‌ها نوشته شده‌اند و از نظر

تربیتی با دسته اول در تضاد هستند، تحت این عنوان که

تشویق به جای لوس کردن، دوست داشتن به جای سز

کردن بچه و ... تمامی اینها قضای نامطمئن رابه والدین

بیچاره عرضه می‌کنند.

یکی از محکم بودن در برابر بچه‌ها حرف می‌زند و

دیگری همانند آلیس میلر Allis Miller در کتاب «درام

کودکان استثنایی» Das Drama des begabten Kindern

سخن از برآورده کردن بی‌چون و چسری تقاضاهای

کودکان می‌گوید، و هنگامی که کارشناسان

جمعیت‌شناسی درصد ترسیم و دادن آماری از شکل

کلاسیک خانواده - یعنی کانونی متشکل از مادر، پدر و

فرزندان - برمی‌آیند، مواجحه می‌شوند با انواع

خانواده‌های از هم پاشیده (در اثر جدایی)، و والدینی

که به تنهایی و با یک فرزند زندگی می‌کنند.

خانواده‌های دسته جمعی که در آن چندین بچه اداره

می‌شوند و ... در نتیجه، کار تحقیق و تصویر کلاسیک

خانواده معلق می‌ماند. امروزه، تربیت به مثابه مقوله‌ای دشوار و سخت درآمده است. فشار روانشناسان و فریاد آنها از سقوط و تنزل ارزش‌ها، اخبار وحشتناک رسانه‌ها از ساختار پاره، پاره خانواده، این پرسش را در ذهن متفکران ایجاد کرده است که آیا تمامی کوشش‌ها، تعلیم و تربیت‌ها در جهت رام کردن گرگ‌های حلول کرده در نسل جوان و نسل آینده بر سر برده است؟

در ایسن احوال به جای آن که سیاستمداران بحال‌ت‌زده سکوت اختیار کنند، نقش موی تربیتی نیز به خود می‌گیرند و از ته گلو، ادعای قاضیان اخلاقی را سر می‌دهند و ایسن در حالی است که بسیاری از سیاستمداران امروزی، تنها چند ساعت آغسر هفته، کودکان خود را می‌بینند و در عین حال شکایت از یک تربیت بهتر دارند. این حقیقتی است که کودکان نسبت به دنیای زندگی خود بی‌تفاوت شده‌اند و این واقعیت غیر قابل چشم‌پوشی است که وضعیت روابط خانوادگی هر روز از روز پیش مشکل‌تر می‌شود.

والدین در امر تربیت مردد هستند، والدینی که سال‌های ۱۹۶۸، آن چارچوب خانوادگی را تجزیه کرده‌اند و امروز شاهد خانواده‌ای به این سبک خشونت بار هستند، راه چاره‌ای نمی‌دانند. خانواده هیچ گاه گرفتار چنین تله‌ای نشده بوده است.

خانواده بایستی از یکسو با جامعه‌ای جاه‌طلب رویو باشد و هم‌زمان مراعات عصر حاضر را داشته باشد. در حالی که کمونیست‌ها دم از آزادی می‌زدند، می‌زند، خانواده بایستی در چارچوب تربیت محدود قدم بردارد و در حالی که روابط گسسته بردنیای امروز حاکم است، خانواده بایستی به دنبال روابط مستحکم باشد. خانواده بایستی حس کنج‌کاری معنوی را پیدا کند، در حالی که تصاویر رسانه‌ها او را در خود محو می‌کنند و از هرگونه زاری برده بر می‌دارند.

«اسکار نکت» oskar Negt جامعه‌شناس آلمانی در زمینه تربیت نسل جوان و مشکلات عصر حاضر چنین می‌گوید:

تربیت و پرورش نسل حاضر، امروزه به مراتب مشکل‌تر از سابق است، عدم اطمینان والدین در این امر و سوسازش در مقابل خواسته‌ها و تقاضاهای مداوم کودکان خم کردن، از سوی دیگر خود برای نسل امروز مشکل‌زا شده است.

فقدان معیارهای اخلاقی همچون احساس مسؤلیت، احترام و تربیت همراه با احساس از جنبه نکاتی هستند که جامعه امروزی را از جامعه سال‌های ۱۹۶۸ که این ارزش‌ها در بین خانواده و جامعه وجود

داشت، متمایز می‌کند. و این یک نوع عود گول زدن است، اگر فکر کنیم که انسان تنها بتواند آنچه را که جامعه تغییر داده است دوباره به حالت اول برگرداند.

اگر چه عدای از جامعه‌شناسان بر این عقیده هستند که رخدومحوری (individualisierung) جامعه مدرن برای پیشرفت توسعه اهمیت دارد، اما این نوع افکار باعث زوال تفکر جامعه به عنوان کل خواهد شد. پرورش امری نیست که جدای از جامعه و کلاس درس، تنها در پشت درهای خانواده، بتوان آن را انتقال داد. مدرسه، بیشترین نقش را در امر تربیت به عهده دارد و معیارهای اخلاقی از قبیل احترام گذاشتن به دیگران و روش رفتار فردی در رابطه با دیگران بایستی در مدرسه آموزش داده شود.

«اسکار نکت» سپس این طور ادامه می‌دهد: به طور مثال کانت (Kant) فرضیه‌اش این بود که نیایستی انسان‌های دیگر را به عنوان ابزار دید و با آنان همانند یک ابزار رفتار کرده بلکه بایستی آنان را به منزله هدف دید و به عقاید دیگران احترام گذاشت. آقای نکت در خصوص بحران‌های تربیتی بر این عقیده است که باید به نسل جوان یاد داد که نسبت به هموعان خود احساس داشته باشد و خود را از خشونت که در جامعه حاکم است جدا کنند. اگر چه خشونت در جامعه یک واقعیت است و وجود دارد، اما دلیلی ندارد که تو نیز به هلاکت این جامعه بیفزایی، تو، راجع به جنگ‌هایی که هست به طور مستقیم مقصر نیستی، اما مقصر اخلاقی هستی که شخصاً از سوی تو سرریزند، مانند تصادف کردن با یک انسان.

«اسکار نکت» در خاتمه سخنان خود چنین می‌گوید: قدر مسلم رضایت و یا مخالفت والدین در امر تربیت، تشویق و یا دفع کردن امری بسیار موثر است، حتی اگر، بچه‌ها قانع شوند اما در ضمیر خود آگاه آنها اثر خواهد داشت.

ما نمی‌دانیم بچه‌ها چه خواهند شد، اما می‌توانیم از خودمان گله کنیم که آیا برای آنها در امر تربیت وقت گذاشته‌ایم یا نه؟ آیا آنچه را که اهمیت دارد به آنها آموخته‌ایم؟

در قسمتی دیگر از مقاله (خانواده در تله اشاره به نقش رسانه‌های عمومی و وسایل ارتباط جمعی می‌شود و اینکه ۳۴ درصد از کودکان ۹ تا ۱۰ ساله در اتاق خود یک تلویزیون دارند و به تنهایی فرسورد تماشا می‌برنامه‌های آن تصمیم می‌گیرند (Spiegel's 54) (9/98) و کمتر از ۳۰ درصد یک کامپیوتر در اختیار دارند

(همان منبع).

● متفکران می‌پرسند آیا تمامی کوشش‌ها، تعلیم

و تربیت‌ها در جهت رام کردن گرگ‌های حلول

کرده در نسل جوان و نسل آینده بی‌ثمر می‌مانند؟

بوده است؟



● ما نمی‌دانیم، بچه‌ها چه خواهند شد، اما می‌توانیم از خودمان گله کنیم که آیا برای آنها در امر تربیت وقت گذاشته‌ایم یا نه؟ آیا آنچه را که اهمیت دارد به آنها آموخته‌ایم یا نه؟

۶ تا ۸ ساله‌ها در هفته بیش از ۴۰ ساعت را مقابل تلویزیون به سر می‌برند، یعنی بیش از ساعتی که در هفته به مدرسه می‌روند (همان منبع).

فرهنگ بازی (جدای از اثرات سوء برنامه‌های دیگر) از طریق تلویزیون به کودکان القا می‌شود و اتاق بیشتر کودکان مملو از بازی‌هایی است که از این طریق در بین بچه‌ها تبلیغ می‌شود. فرباد و اعتراض مریبان پرورشی در این خصوص نیز کاربرد چندانی نداشته است. تهاجم رسانه‌های تصویری در زندگی روزمره

کودکان منجر به تضعیف فرهنگ کتابخوانی شده است و والدین به عنوان الگوهایی جهت تشویق در این امر از اینکه شب‌ها برای کودکان خود کتابی بخوانند خودداری می‌ورزند و یا اینکه بویاشان کاملاً بی‌تفاوت است که فرزندان‌شان در مقابل صفحه تلویزیون به خواب روند. محققان از اثرات مخرب رسانه‌ها بر روی کودکان گله‌مند هستند و تاثیرات خشونت بار آن را هشدار می‌دهند. ولی آنچه که مسلم است تلویزیون باعث می‌شود تا کودکان فاقد تمرکز و قدرت تکلم باشند؛ معلمان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان نگران هستند که کودکان در خانه حد و مرزها را یاد نمی‌گیرند و این امر برای تربیت یک روح سالم اجتناب ناپذیر است.

Bernd Arik «برند آریک» روانکار هامبورگی در این خصوص چنین می‌گوید:

کودکی که احساسات قوی و حدود مرزها را نمی‌آموزد به پوچی کشیده می‌شود و در نامطمئن عمیق غرق خواهد شد. بدون محدودیت‌ها یک انسان جوان هیچ‌گاه اطمینان را در رابطه با رفتار خود یاد نخواهد گرفت. چنین افرادی به هنگام موقعیت‌های تهدیدآمیز اجتماعی، تعادل روحی خود را از دست داده و به سوی رفتاری مخرب کشیده می‌شوند. بسیاری از نژادپرستان خشن، انسان‌هایی هستند که به واسطه موقعیت اجتماعی نامطمئن خود و احساس تهدید، به این سمت کشیده شده‌اند.

در گوشه دیگری از این مقاله چنین می‌خوانیم: مدل توسعه یافته جامعه امروز باعث سردرگمی مریبان شده است و خشونت و تجاوز، حتی در کودکان‌ها مشکلات فراوانی را برای مریبان به وجود آورده است. آنان معتقد هستند که دانش‌آموزان عصر

● **یک روانکار آلمانی: کودکی که احساسات قوی و حد و مرزها را نمی‌آموزد، به پوچی کشیده می‌شود و در نامطمئن عمیقی غرق خواهد شد و به هنگام موقعیت‌های تهدیدآمیز اجتماعی، تعادل روحی خود را از دست خواهد داد.**

حاضر در مقایسه با نسل قدیم، حد و مرزهای خود را خیلی کمتر می‌شناسند و با بی‌پروایی حتی از روابط خود با مسوولان حرف می‌زنند.

و بالاخره در نتیجه‌گیری این مقاله ۲۰ صفحه‌ای چنین می‌آید:

با این که تمامی امکانات جهت ارتقای امر تربیت به کار گرفته شده است، اما موضوع تربیت عرصه‌ای بود با تئورهایهایی همیشه جدیدتر، ناتوان‌تر و محکوم به شکست. پیاده کردن نکات اخلاقی توصیه شده در تاریخ تربیت به زمان نیاز داشت و به طور مثال، اعمال بدون شرط و چسب و چسرای والدین در مقابل اجابت خواسته‌ها و تقاضاهای کودکان و سکوت ایشان در مقابل رفتارهای ناهنجار، عدم صلابت و بعضاً سوء رفتارهای خود والدین تا بدانجا کشید که رفته رفته تربیت در مسیر دیگری افتاد و در خانواده بذریه بدبینی کاشته شد و دیگر از آن سبک کلاسیک و قرون وسطایی شکل خانواده اثری باقی نماند و حس خوشبختی و زندگی مشترک تبدیل به یک رو‌یا گشت.

از سوی دیگر فشارهای محیط بعد از جنگ بر روی خانواده‌ها، عدم هماهنگی و توان خانواده با فشارهای بیرونی و هم‌چنین سیاست‌گذاری‌ها و وضع قوانین گروه‌های مختلف احزاب درخصوص مسائل تربیتی، همه و همه از جمله مسائلی هستند که به از هم پاشیدگی خانواده دامن می‌زنند، تا جایی که متخصصان بر این عقیده هستند که با چنین وضعی نمی‌توان امید به بهبودی و بهتر شدن وضعیت موجود داشت.

نقل از مجله آلمانی «اشپگل» ترجمه: سوسن صفارودی

مجله دانش‌آموزی
پایه دهم

● **یک جامعه‌شناسی آلمانی: معیارهای اخلاقی از قبیل احترام گذاشتن به دیگران و روش رفتار فردی در رابطه با دیگران، باید در مدرسه آموزش داده شود.**